

درباره دختری که هرگز
دوست ندارد زندگی اش
تک بعدی باشد

میترا باباعلی



عصر جدید



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۶ ■ ۱۵ اسفند ۱۳۹۸

نوجوان
جام

« همه از زمین خاکی شروع کرده اند »

بهار به پیشنهاد استادش يك اجرا برای برنامه عصر جدید ضبط کرد. با این که چندان امیدی برای قبولی نداشت بعد از يك ماه خبر قبولی اش در عصر جدید آمد. روز ضبط فرارسید و بهار ۱۳ ساله تنها شش ماه بود که اجرا را شروع کرده بود! و واقعا نسبت به این موضوع در جای خوبی قرار داشت. احسان علیخانی را که مطمئنا می شناسید؛ اسطوره مجریان اشك درآر ایران. او زمانی که متن بهار را خواند و فهمید که اتفاقا خود بهار هم آن را نوشته آنقدر تعجب کرده بود که گفت برای يك مجری صدا و سیما هم سخت است که يك متن هشت دقیقه ای برای اجرا بنویسد، آن هم با این کیفیت! او از این موضوع تعجب کرده بود اما بهار می دانست که هشت دقیقه حتی مقدمه حرف های نوجوانان امروز نمی شود! روز اجرا روز پرتنش بود! با ورود بهار به استودیو انگار خون دوباره در رگ هایش به جریان افتاده بود! اجرا کاملا خوب پیش می رفت تا این که اسم کودک کار به میان آمد! بوق اولین قرمزی که گرفت تمام استودیو را پر کرد اما بهار به لطف روسری و همدنش که گوش هایش را کپ کرده بود تمرکزش را از دست نداد و کارش را ادامه داد. به محض تمام شدن اجرا دو بوق قرمز دیگر هم گرفت؛ به او گفتند صدایش را تغییر می دهد و شبیه گویندگان رادیویی می کند یا این که می توانستی پرتز حرف بزنی!!! چی؟ چی شد؟ پرتز؟ در اینجا بهار دچار دوگانگی بزرگی شد! از يك سمت به او گفته بودند که بزرگ تر از سنت حرف زنن و از سمت دیگر گفتند که سطحی حرف زده ای!

« هر کسی را با خودش مقایسه کنید. »

کلی نظرات منفی از سمت سه داور برنامه نسبت به اجرای بهار داده شد اما در آن بین کسی بود که از بهار حمایت کند. علیخانی به حمایت از بهار گفت که این مسابقه نه شرط سنی دارد نه شرط اجرای خاص! این مسابقه برای هر هنر، مهارت و استعدادی است. بهار را نباید با يك مجری ۳۳ ساله مقایسه کرد بلکه بهار و هر کس دیگری را تنها باید با خودش مقایسه کرد! اگر من داور بودم به توده چراغ سفید می دادم! بهار با تمام ناراحتی هایی که داشت با آن حرف ها دوباره قوت قلب گرفت و اعتماد به نفس اش را دوباره از صحنه پس گرفت. این حرف برای بهار از زبان مجری ای که خیلی قبولش داشت همان برنده شدن بود! با خودش گفت که بهار پس چیزی در تو وجود دارد که چنین کسی این حرف را به تو زده است!

« عصر جدید »

روز پخش مسابقه بهار از فرط استرس حالش بد شد و به دقیقه نکشید که فالوورهای اینستاگرامش دو برابر شدند، کلی بازخوردهای فوق العاده و خوب از مردم و عوامل رسانه گرفت! از مدیر شبکه امید گرفته تا گویندگان رادیویی! از بعد این برنامه پیشنهادات کاری بسیاری به بهار شد و در برنامه های زیادی مثل پرانتز باز و برنامه پارك ملت و طلوع امید و ... اجرا کرد! اصلا عصر جدید آغاز پیدا کردن هدف های جدید برایش شد. او حتی می خواهد علاوه بر شکافتن مغز، شبکه ای در خصوص سلامت با اجرای نوجوانان هم تاسیس کند! با این که می داند همین الان هم شبکه سلامت وجود دارد، نمی خواهد آن را احیا کند چون اعتقاد دارد اغلب مجری هایی که بین ۲۵-۳۰ ساله هستند و برای نوجوان جماعت سخنرانی می کنند، نوجوانی شان گذشته و تفکرشان شکل گرفته و دیگر درک درستی از نوجوانان ندارند.

« جودی ابوت زندگی خودت باش »

اولین کتاب و بهترین کتابی که بهار خوانده جودی ابوت است. اصلا نزدیکی عجیبی با جودی دارد چرا که در تنگنای زندگی اش که اتفاقات بدی برایش افتاده، همیشه انرژی عجیبی دارد و به آینده مثبت نگاه می کند و در غم اتفاقات نمی ماند. این کتاب به او یاد داده که باید قوی تر از قبل جلو برود و به بقیه نشان دهد که راهش را درست انتخاب کرده است.

احتمالا شما هم مثل من، یکی از این بچه هایی که هم به درسش می رسد و هم به کارهای هنری و اجتماعی و... را می شناسید! کسانی که وقتی می بینیم شان فقط به این فکر می کنیم که واقعا چطور هم درس می خواند، هم کار هنری می کند و هم ورزش و... و تازه در اکثر شان هم موفق است. این بار فیتیم سراغ یک چنین نوجوانی! بهار زهدی، در فاز مجری گری و اینجور چیزها نبود. اصلا حوصله این کارها را هم نداشت! وقتی به مقطع متوسطه اول در مدرسه انرژی اتمی رفت و با آن حجم از درس و مطالب مواجه شد، حتی اگر می خواست هم نمی توانست به چیز دیگری غیر از درس فکر کند. به قول خودش اصلا بچه خر خوانی نبوده و نیست اما در آن زمان با دنیایی ناشناخته مواجه شد که تعجبش را برانگیخته بود. در خانواده او تک بعدی بودن اصلا معنی نداشت و قبل از این که وارد این دنیای ناشناخته شود از مادرش خیاطی، از خواهرش گریم و از مادربزرگش کیک پزی یاد گرفته بود!

« حتی رختشورخانه »

بهار هدف های زیادی در زندگی اش دارد و برای قدم به قدم زندگی اش برنامه خاص و معینی چیده است. فکر پزشك شدن از همان کودکی با دیدن عکس پروفیسور سمیعی و تیم پزشکی اش در مجله موفقیت شروع شد. از مادرش خواست که مجله را برایش بخواند و وقتی که فهمید او کیست با ذوق گفت که من می خواهم دستیار او شوم! مادرش همیشه همیار رویاها و هدف هایش است و از آن موقع برای او کتاب های پزشکی می خرید و او را تشویق می کرد. هرچه بزرگ و بزرگ تر می شد علاقه اش به زیست بیشتر و بیشتر می شد تا این که يك روزی به خود گفت من باید در تیم پزشکی دکتر سمیعی باشم اگر هم نشد فقط در بیمارستان کار کنم حتی اگر رختشورخانه آنجا باشد!

« شروع راهی جدید! »

بعد از اسباب کشی شان به محله جدید، بهار و پدرش برای ثبت نام در کتابخانه به فرهنگسرای رسانه رفتند و کاملا اتفاقی با کلاس مجریگری نوجوانان آشنا شدند و به اصرار خانواده اش در آن کلاس شرکت کرد. مدرس آن کلاس از آنها خواست تا درباره موضوعی از خودشان فیلم بگیرند و بفرستند. اینجا بود که بهار متوجه استعدادش در مجریگری شد. همین طور متن می نوشت و اجرا می کرد و فیلم می گرفت تا این که دیدند عه! نویسنده گی هم در خونش جریان دارد!

